

تحلیل ساختار روایت اصحاب کهف در قرآن کریم

محمد رضا حاج بابایی*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

محمد نیکخواه منفرد**

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۵)

چکیده

روایت، «عمل زبانی» با هدف انتقال معناست و تحلیل روایت، مطالعه اعمال، زندگی‌ها، سنت‌ها، کشف شیوه‌های انتقال تجربه است. از اهداف خداوند در قرآن کریم، تربیت و معرفی الگوست و روایت‌ها و قصص قرآنی، بدون تخیل، دروغ و مبالغه در خدمت اهداف تربیتی و هدایتی قرآن قرار گرفته‌اند. بنابراین، قرآن از عناصر روایت بهره می‌برد تا هدف تربیتی خود را دنبال کند و بیش از آن، قصه‌پردازی نمی‌کند. روایت اصحاب کهف از زاویه دید تنها دانای کُلّ مطلق حقیقی بیان می‌شود و از این رو، بی‌نیاز به منبع یا شاهد، از جزئیات داستان خبر می‌دهد. در معرفی شخصیت‌ها، تکیه روایت بیشتر بر نیت درونی است تا افعال بیرونی و این شخصیت‌ها (حتی سگ آنان) پویا هستند و به خاطر قدم نهادن در راه حق با کمال اختیار، مشمول رحمت و هدایت خداوند شده، به شرافت و حسن انجام می‌رسند. در این فضا، حتی غار محل مأواي آنان تقدس می‌یابد و به عبادتگاهی مورد تأیید خداوند بدل می‌شود. زمان و مکان در روایت دقیقاً ذکر نشده است و گویی این واقعه، می‌تواند در هر صحنه تقابل توحید و شرک رخ دهد. حتی زمان در این روایت، حول محور شرایط جامعه به دو عنصر «شرک» و «ایمان» تقسیم می‌گردد. استنتاج از روایت، بدون حاشیه و مقدمه، به صورت برجسته بیان می‌شود و یکی از مهم‌ترین اهداف خداوند برای آوردن این روایت و سایر روایت‌های قرآنی، استنتاج‌هایی است که در جای جای روایت بیان می‌فرماید.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، قصص قرآنی، اصحاب کهف، تحلیل ساختاری،

روایت‌شناسی.

* E-mail: mr_hajibabai@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: m.nickkhah@gmail.com

مقدمه

زندگی انسان‌ها، سرشار از روایت‌های گوناگون است و بی‌راه نیست بگوییم که نه تنها از نخستین روزهای حیات، بشر در معرض روایت قرار دارد، بلکه مرگ او نیز در روایت‌ها ثبت می‌شود (ر.ک؛ صفیعی، ۱۳۸۸: ۱۴۶). مایکل جی. تولان روایت را «توالی از پیش‌انگاشته‌شده رخدادهایی که به طور غیرتصادفی به هم اتصال یافته‌اند»، تعریف کرده است که طبق آن، هر روایت دارای دو ویژگی «علّیت» و «زمان‌بندی» است. با توجه به این تعریف، از آنجا که روایت متشکل از مجموعه متنوعی از ژانرهاست (همان)، موضوع‌های بسیار گسترده‌ای را می‌توان از زاویه دید روایت تحلیل کرد؛ همانند اخبار، روزنامه‌ها، کتاب‌های تاریخی، رمان‌ها، فیلم‌ها، کمیک‌استریپ‌ها، پانتومیم، نمایشنامه، قصه‌های عامیانه و بسیاری موارد دیگر (ر.ک؛ همان).

در ساده‌ترین تعریف، روایت، «عمل زبانی» دانسته شده است. بنابراین، زندگی‌نامه‌ها، داستان‌ها، ژانرها و دیگر اعمال زبانی، هم در محتوای روایی و هم در گفتمان خود، باعث انتقال معنا می‌شوند. تحلیل روایت، مطالعه اعمال، زندگی‌ها و سنت‌هاست. پس تحلیل روایت فراتر از کشف شیوه‌های داستان‌سرایی افراد است و فراتر از اینکه آنها چگونه تجربه‌هایشان را شکل می‌دهند یا یادآوری و گزارش می‌کنند. همچنین روایت، شیوه تولید دانش از امور غایب است و به ما کمک می‌کند تا پیچیدگی‌های زندگی خود و دیگران را درک کنیم (ر.ک؛ همان: ۱۵۰).

برای بررسی روایت‌های تاریخی - تعلیمی، قصص قرآنی نمونه‌هایی تمام‌عیار به شمار می‌روند؛ زیرا از سویی، خداوند متعال ضمن بیان روایت‌های تاریخی از دیدگاه دانای کُل، راوی بخش‌هایی از روایت است که در راستای عبرت‌آموزی و حکمت‌اندوزی کاربرد دارد و از دیگر سو، استناد تاریخی روایت‌های قرآنی، به منبع وحیانی آن است. هرچند بسیاری از این قصص، به صورت نقل‌های ناقص، ضدّ و نقیض یا تحریف شده، به طور سینه‌به‌سینه یا در کتب پیش از قرآن روایت شده است، اما هیچ یک از اینها مقوم استناد تاریخی روایات قرآنی نیست و یا حتی در برخی موارد، خداوند متعال، افراد را در نقل آنچه از آن اطمینان و بدان دسترسی ندارند، نهی می‌فرماید. (ر.ک؛ الکهف/ ۲۲).

با توجّه به مطالب یاد شده، در این نوشتار، با انتخاب روایت اصحاب کھف از قرآن کریم، عناصر روایی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از این رهگذر، بتوان گامی هرچند ناچیز در راستای آشنایی با کارکرد و نقش روایات قرآنی در راستای هدف هدایت برداشت. ناگفته نماند که بررسی آیات قرآن کریم، به عنوان یک اثر قدسی با منبع وحیانی و عبارات توقیفی، نیازمند تبیین و تفسیر الهی است (ر.ک؛ القیامة / ۱۷-۱۹). بنابراین، نوشته پیش رو تنها به ظاهر آیات مورد نظر پرداخته است و در مواردی که معنای اولیّه نیز متشابه است، یکی از معانی گزینش شده است. بدیهی است که بررسی تفسیری این آیات، در این مجال نمی‌گنجد. همچنین در مورد مبانی روایت‌شناسی و ریخت‌شناسی، اختلافات پژوهشگران نادیده گرفته شده است و تلاش بر این بوده که فارغ از درگیر شدن با اصطلاحات و اختلافات نظری، از ثمره عملی مشترک بین این مبانی بهره گرفته شود.

۱- پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پیشین مرتبط با واژگان کلیدی مقاله حاضر، با توجّه به گستردگی موضوع روایت‌شناسی و نیز مورد توجّه بودن قصص قرآنی بسیار پرشمار است و مجال ذکر همه این پژوهش‌ها در این مقال نیست، اما برای آشنایی با سابقه پژوهش و منابع قابل استفاده در این زمینه، برخی از موارد مرتبط و شاخص از نظر خواهد گذشت.

حاصل تحلیل برخی عناصر داستانی قرآن کریم که به قلم خلیل پروینی و ابراهیم دیباجی صورت گرفته، بیان می‌کند که قرآن قبل از هر چیز، کتاب هدایت و تربیت است و هیچ موضوعی از موضوعات آن، اصالتاً و بالذات، مورد عنایت و توجّه قرآن نیست، مگر آنکه هدف هدایتی و تربیتی آن مورد نظر باشد. همچنین در داستان‌های قرآنی، اثری از خیال آفرینشگر، دروغ و مبالغه وجود ندارد، بلکه به تصریح خود قرآن، همه اجزای داستان در قرآن و نقل و گزارش‌هایی که از سوی خداوند صورت گرفته، «بالحق» است (ر.ک؛ پروینی و دیباجی).

حبیب‌الله آیت‌اللّهی و همکاران او در پی تحلیل عناصر داستانی قصّه حضرت یوسف^(ع) در قرآن کریم، در جمع‌بندی حاصل پژوهش خود تأکید کرده‌اند که قرآن کریم، پیش از هر چیز، کتاب هدایت و تربیتی است. بر اساس این پژوهش، اکثر عناصر داستانی شناخته شده در

ادبیات داستانی در این داستان قابل بررسی است و طرح این داستان بر اساس روابط علی و معلولی است (ر.ک؛ آیت‌اللّٰهی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱-۲۰).

ابوالفضل حرّی با بررسی مؤلفه‌های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی، ابتدا به عنصر زمان روایی از دیدگاه ژنت اشاره می‌کند و بر اساس آن، رابطه میان زمان داستان و زمان متن، مفاهیم نظم، تداوم و بسامد را با ذکر نمونه‌هایی از قصص قرآنی تبیین می‌کند و در نهایت، به این مطلب اشاره می‌کند که تحلیل زمان و مکان روایی در قصص قرآنی، به بسط و گسترش پیرنگ قصص، شخصیت‌پردازی و در نهایت، تفسیر و درک سوره‌ها یاری می‌رساند (ر.ک؛ حرّی، ۱۳۸۸، ب: ۱۲۵-۱۴۲). ابوالفضل حرّی در پژوهشی دیگر، به بررسی و تحلیل سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی با برخی ژانرهای روایی از قبیل افسانه، اسطوره و گزارش‌های تاریخی، می‌پردازد (ر.ک؛ همان، الف: ۱-۲۸). در مقاله‌ای دیگر، وی قصص قرآنی را از دیدگاه روایت‌شناسی بررسی می‌کند و به تبارشناسی واژگان قصص قرآنی و مؤلفه‌های روایت‌شناسی، یعنی سطوح داستان و متن کاربرد این مؤلفه‌ها در قصص قرآنی می‌پردازد (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۷: ۲۲-۸۳).

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که پژوهش‌های ارزنده‌ای در زمینه روایت‌شناسی و تحلیل ساختاری قصص قرآن کریم صورت گرفته، اما در باب ساختار روایت قرآنی اصحاب کهف که مورد مذاقه پژوهش حاضر است، تحلیلی به طور مستقل انجام نشده است.

۲- تحلیل ساختار روایت اصحاب کهف

روایت اصحاب کهف، در آیات ۹ تا ۲۷ سوره مبارکه کهف (مطابق جدول ۱) ذکر شده است. این واقعه در مسیحیت به نام «خفتگان افسس» یا «هفت خفته افسس» معروف است و بیش از دویست دستنویس از این قصه به زبان‌های گوناگون و روایات متعدّد از آن در ادبیات شرق و غرب، خصوصاً سریانی و یونانی وجود دارد (ر.ک؛ زرشناس، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۳). در روایت قرآنی این واقعه، علاوه بر ذکر ماجرا، مطالبی دیگر نیز در راستای تفهیم روایت یا نتیجه‌گیری از آن بیان شده که به نوعی جزء جدایی‌ناپذیر این روایت است.

در این مقاله، برای تحلیل روایت اصحاب کھف از قرآن کریم، تنها ظاهر متن آیات، بررسی می‌گردد و در برخی موارد، برای انتخاب قول مختار در بین مفاهیم ظاهری آیات، از تفاسیر بهره برده می‌شود. همچنین برای تدقیق در پیام‌های درون‌متنی آیات شریفه (بدون ورود به بطن آیات)، از نکات مستخرج کلی در ذیل هر آیه از تفسیر راهنما و برخی کتب روایی و تفسیری دیگر استفاده گردیده است و آنگاه این نکات، در ذیل عناصر روایت‌شناسی دسته‌بندی شده است. با در نظر گرفتن این نکات، به بررسی و دسته‌بندی عناصر اصلی این روایت پرداخته می‌شود. همچنین برای تسهیل تطبیق نکات مستخرج با آیات شریفه، شماره هر آیه پس از نکته مورد نظر ذکر خواهد شد.

جدول ۱) آیات مربوط به روایت اصحاب کھف در قرآن کریم (الکھف / ۹-۲۷)

آیه	متن آیه
۹	﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾
۱۰	﴿إِذْ أَوْىءَ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾
۱۱	﴿فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾
۱۲	﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾
۱۳	﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى﴾
۱۴	﴿وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا﴾
۱۵	﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾
۱۶	﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّرْفَقًا﴾
۱۷	﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَّوَّرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ

آیه	متن آیه
	تَفْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضِلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿١٧﴾
١٨	﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَأْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا﴾
١٩	﴿وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾
٢٠	﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا﴾
٢١	﴿وَكَذَلِكَ أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾
٢٢	﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾
٢٣	﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا﴾
٢٤	﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾
٢٥	﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾
٢٦	﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا

آیه	متن آیه
	لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٧﴾
٢٧	﴿وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾

۳- طرح و پیرنگ

کوتاه‌ترین تعریف ارائه شده برای پیرنگ، واژه «الگو (Pattern)» است که خلاصه «الگوی حوادث» است، اما حوادث به خودی خود پیرنگ را نمی‌سازند، بلکه پیرنگ خط ارتباطی میان حوادث را ایجاد می‌کند. از این رو، ممکن است پیرنگ چنین تعریف شود: «تنظیم‌کننده وابستگی موجود میان حوادث داستان به طور عقلانی». پیرنگ تنها ترتیب و توالی وقایع نیست، بلکه مجموعه سازمان یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علت و معلول به هم پیوند خورده‌اند و با الگو و نقشه‌ای مرتب شده‌اند (ر.ک؛ میرصادقی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۴).

در باب قصه قرآنی باید دانست که ساختار هندسی و هنری ویژه‌ای دارد که بر اساس آنها، جزئیات و اجزای داستان، پیوندی زنده با یکدیگر دارند، به گونه‌ای که این پیوند در تمام اجزای داستان مشاهده می‌شود و هر جزئی، مکمل جزء پیشین یا شرح و تفصیلی بر آن، یا امری هماهنگ و متجانس با آن می‌باشد و سرانجام اینکه همه اجزاء، تابع یک محور فکری واحد و در راستای هدف فکری و تربیت کل سوره به کار رفته است (ر.ک؛ بستانی، ۱۳۷۱: ۱۵۸-۱۷۶ و پروینی و دیباجی، ۱۳۷۸: ۸).

روایت اصحاب كهف با استفهامی انکاری آغاز می‌شود؛ چراکه با وجود خرق عادت که در این روایت رخ داده (چون از نشانه‌های پروردگار است)، جای شگفتی ندارد. هرچند این روایت، آن قدر شاخص بوده که خداوند اراده فرموده است تا آن را از بین آیات خود برگزیند و خود روایتگر آن شود. اما دلیل این گزینش، شگفت‌انگیزی آن نیست؛ زیرا خداوند آیاتی بس شگفت‌تر دارد، بلکه این داستان در راستای هدف اصلی قرآن، یعنی حکمت‌آموزی و هدایت نقل می‌شود (۹)¹.

سپس خداوند از جوانمردانی یاد می‌کند که از او خواستند رحمت و هدایت خود را بر آنان ارزانی دارد (۱۰). این دعا، علت واقعه بعدی روایت است. در پی اجابت این دعا، خداوند آنان را در غاری به خواب می‌برد. واقعه بعدی، بیدار شدن این افراد است. یکی از دلایل و یا پیامدهای این بیدار شدن به اراده الهی، این است که مشخص شود کدام یک از دو گروه این جوانمردان، مدت درنگشان در غار را بهتر به یاد می‌آورد (۱۲). در ادامه، خداوند با تأکید بر حق بودن این واقعه، به ایمان آوردن این افراد و در پی آن، فزونی بخشی به هدایت ایشان اشاره می‌فرماید (۱۳). بر اثر این هدایت، دل‌های آنان محکم شد و بر مبنای کلمه توحید قیام کردند (۱۴). این افراد از قوم خویش شکوه دارند و چون قوم آنان نمی‌تواند بر حقایق معبودهای دروغین، دلیلی اقامه کند، آن قوم را به دلیل دروغ بستن به خدا ستمکار می‌دانند (۱۵). خداوند به دلیل این کناره‌گیری از قوم مشرکان، آنان را در غار و در پناه رحمت خود قرار می‌دهد (۱۶). سپس نحوه قرارگیری اصحاب در غار بیان می‌شود (۱۷ و ۱۸) و بعد از آن، از بیدار شدنشان سخن به میان می‌رود تا از یکدیگر بپرسند چه مدت در خواب بودند. در پاسخ به این پرسش، علم آن به پروردگار احاله می‌شود. سپس کسی به شهر فرستاده می‌شود تا با رعایت اختفا، طعامی پاکیزه مهیا سازد (۱۹). دلیل این اختفا آن است که مشرکان اگر بر آنان دست می‌یافتند، یا سنگسار می‌شدند، یا مجبور به دست کشیدن از دین می‌گشتند (۲۰). فرستاده اصحاب، سکه‌های قدیمی را در برابر غذا پرداخت کرد و خدا از همین طریق، مردم را از حال ایشان آگاه ساخت تا بدین وسیله، همه بدانند که در وعده خدا و قیامت تردیدی نیست. پس از این امر، اصحاب به غار بازگشته، به خواب ابدی فرو رفتند و پس از کشمکش که بین مردم بر سر بنای ساختمان یادبودی بر غار صورت گرفت، در نهایت، در آنجا عبادتگاهی بنا گردید (۲۱). سپس خداوند اختلاف مردم درباره تعداد اصحاب کهف و بیهوده بودن این اختلاف را بیان می‌کند (۲۲) و ضمن توصیه‌هایی درباره یاد داشتن همیشگی خداوند و مقدم داشتن اراده و فاعلیت او بر خود، با گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (۲۳ و ۲۴)، مدت درنگ اصحاب کهف در غار را ۳۰۹ سال بیان می‌فرماید (۲۶). در پایان نیز بر علم خود در این باره اشاره کرده، آن را به همه موارد دیگر تعمیم می‌دهد (۲۶) و به پیامبر^(ص) امر می‌فرماید که آیات پروردگار را تلاوت کند؛ زیرا جز او تکیه‌گاهی نیست (۲۷).

چنان که مشاهده می‌شود، بسیاری از وقایع، علاوه بر توالی و پی‌درپی آمدن، با یکدیگر رابطه علی - معلولی نیز دارند. این روابط را می‌توان در جدول ۲ مشاهده کرد:

جدول ۲) وقایع دارای روابط علی - معلولی در طرح روایت اصحاب كهف

شماره	واقعه ۱ (علت)	واقعه ۲ (پیامد)
۱	دعای جوانمردان برای هدایت و رحمت الهی.	به خواب رفتن در غار.
۲	بیدار شدن جوانمردان.	سؤال و راستی‌آزمایی قول اصحاب درباره مدت درنگ در غار.
۳	ایمان آوردن اصحاب كهف.	فزونی بخشیدن خدا به هدایت آنان.
۴	فزونی بخشیدن به هدایت اصحاب كهف.	محکم شدن دل‌های آنان.
۵	محکم شدن دل‌های اصحاب كهف.	قیام و هجرت بر مبنای کلمه توحید.
۶	ناتوانی قوم اصحاب از اقامه دلیل حقایق معبودهای ساختگی.	دروغ بستن به خدا.
۷	دروغ بستن قوم اصحاب كهف به خدا.	قرار گرفتن آنان در زمره ظالمان.
۸	اختلاف بین اصحاب كهف در باب مدت درنگ در غار.	یادآوری علم خداوند بر همه امور.
۹	هراس از سنگسار یا اجبار به اظهار شرک از سوی مشرکان.	رفتن پنهانی به شهر.

شماره	واقعه ۱ (علت)	واقعه ۲ (پیامد)
۱۰	پرداخت سکه‌های قدیمی برای خرید طعام.	آگاه شدن مردم از سوی خداوند از روایت اصحاب کهف.
۱۱	بیان دقیق مدت درنگ اصحاب کهف در غار.	علم خدا به این امر و تعمیم آن به همه امور.
هدف اصلی	روایت اصحاب کهف	عبرت گرفتن و تصدیق و وعده‌های الهی و برپایی قیامت

۴- زاویه دید

زاویه دید (View point) یا زاویه روایت، بیانگر شیوه‌ای است که راوی با آن، مصالح و مواد داستان خود را به خواننده ارائه می‌کند و در اصل، رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد. زاویه دید، بر عناصر دیگر داستان نیز اثرگذار است (ر.ک؛ میرصادقی، ۱۳۸۵: ۳۸۵).

در بسیاری از داستان‌های قرآن، خداوند راوی اصلی داستان است و روایت با علم به تمام جزئیات اخبار و یا حتی نیت افراد ذکر می‌شود. این زاویه دید، «زاویه دید بیرونی» است که در حوزه «عقل کل» یا «دانای کل» (Omniscient) قرار دارد؛ به عبارت دیگر، فکری برتر از خارج، شخصیت‌های داستان را رهبری می‌کند، از نزدیک شاهد اعمال و افکار آنهاست و از گذشته، حال و آینده و نیز افکار و احساسات پنهان همه شخصیت‌های روایت باخبر است (ر.ک؛ همان: ۳۹۱).

در روایات داستانی با راوی انسانی، معمولاً برای ایجاد کشش بیشتر، نیروهای دانای کل محدود می‌شود. برای نمونه، گاه راوی تنها از دید یکی از شخصیت‌های روایت، وقایع را داوری می‌کند و یا فقط آنچه را شاهد یا شاهدان حوادث دیده‌اند، نقل می‌کند و عقاید و نظرات خود را در داستان دخالت نمی‌دهد (ر.ک؛ همان: ۳۹۲-۳۹۳). اما در داستان‌های قرآنی، هدف اصلی، ایجاد جذابیت و کشش نیست، هرچند در بسیاری از موارد، این خصوصیت به کمال در روایت وجود دارد. در اکثر داستان‌های قرآنی، با وجود آنکه دانای کل از همه اخبار و جزئیات

آن آگاه است، اما تنها آن بخش از روایت که در راستای غرض دینی و پیام الهی است، بیان می‌شود. همین قاعده در دیگر عناصر روایت‌های قرآن نیز دیده می‌شود و تنها جزئیاتی که مرتبط با موضوع، درونمایه و اندیشه روایت است، در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد (به نقل از؛ آیت‌اللّهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴). راوی روایت‌های قرآن، ضمن ایجاز، نه تنها در عمل داستانی دخالت دارد، بلکه به عنوان عنصری غیبی در ایجاد حوادث و نتیجه داستان و به ظفر رساندن قهرمان اصلی، نقشی اساسی دارد (ر.ک؛ همان: ۵).

در روایت اصحاب کهف، خداوند با معرفی این روایت به عنوان یکی از آیات خود، بخش‌هایی را که در راستای غرض اصلی نقل روایت است، بیان می‌فرماید و با وجود آگاهی از سایر جزئیات، از ذکر آنها صرف نظر می‌کند و تأکید می‌فرماید که در مواردی که ثمره‌ای ندارد، نباید تحقیق و تفحص کرد و علم آن را باید به خداوند احاله نمود (۲۲). همچنین پیامبر^(ص) در کسب آگاهی از ماجرای اصحاب کهف، اجازه نظرخواهی از هیچ صاحب‌نظری را نیافته است و تنها راه ممکن برای اطلاع یافتن او از این روایت، وحی الهی دانسته شده است (۲۲).

۵- فاعلیت خداوند در پیشبرد روایت

در این روایت، راوی دانای کُل، خود بخشی از روایت است و در پیشبرد طرح آن، فاعلیت دارد و گویا خود به شیوه هدایتگری و نه به روش جبری، مسیر این داستان را طرح‌ریزی می‌کند. در ادامه، به ترتیب آیات، شواهد فاعلیت خداوند در طرح روایت و پیشبرد آن به شیوه هدایتگری ارائه می‌شود:

۱- خداوند با مسلط کردن خواب بر اصحاب کهف، دعای آنان را مستجاب فرمود و با تصرف در حسّ شنوایی، آنها را در خوابی چندین‌ساله در غار نگاه داشت (۱۱) و آنگاه به اراده او، پس از خوابی چندین‌ساله بیدار شدند (۱۲). این خواب طولانی، مستلزم تصرف الهی در سایر مراتب نیز بود؛ زیرا در طی این مدت، گرسنگی، تشنگی، ضعف بدنی و دیگر عوارض بشری بر اصحاب کهف، بی‌اثر شده است.

۲- هدف از بیدار ساختن اصحاب کهف، نمایاندن ارزیابی آنان درباره مدت زمان خواب خویش بود و این در اصل، نوعی گره‌افکنی در طرح روایت بود که از سوی خداوند صورت گرفته است (۱۲).

۳- خداوند متعال در پی قیام و حرکت اصحاب کهف، قلب‌های آنان را استوار و سرشار از اطمینان ساخت و بینش عمیق و نهضت توحیدی اصحاب کهف، بازتاب هدایت افزون الهی برای آنان بود (۱۴).

۴- رهنمون شدن اصحاب کهف به غاری ویژه که خداوند در آن برای سالیانی دراز، بدن آنان را سالم نگاه داشت، از آیات الهی بود (۱۷).

۵- منظره هراس‌انگیز اصحاب کهف، در حالت خواب، وسیله‌ای الهی برای حفاظت آنان و خوابگاه اصحاب کهف، به قدرت خدا از نظر مردم مخفی بود و کسی از آن آگاه نمی‌شد و خداوند برای حفاظت از ایشان، جسم آنان را پهلویه‌پهلوی می‌کرد و منظره آنان را بیدار و باهیبیت قرار داد (۱۸).

۶- بیداری اصحاب کهف مانند خواب شگفت و سلامت جسم ایشان در آن مدت طولانی، امری بود که از سوی خداوند صورت گرفت و نشانه‌ای الهی بود (۱۹).

۷- پی بردن مردم به مخفی‌گاه اصحاب کهف، بدون کمترین تلاش از سوی آنان، تحت تدبیر و اراده خداوند و زمینه‌ساز آگاهی مردم بر حقانیت وعده‌های او بود (۲۱).

۸- خداوند در روزگار اختلاف و نزاع مردم درباره معاد، اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد و سرگذشت آنان را دلیل حقانیت معاد، از بین برنده زمینۀ تردید در آن و عامل تقویت موضع موخدان و معتقدان به معاد قرار داد (۲۱).

۹- توجه به مشیت خداوند و گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، هنگام اعلان هر گونه وعده و تصمیم لازم است؛ زیرا تحقق امور منوط به مشیت الهی است و این خود تأکیدی بر فاعلیت مطلق خداوند، نه تنها در این روایت، بلکه در همه امور است (۲۴).

۱- خداوند متعال پیامبر^(ص) را به ارائه آیاتی آموزنده‌تر از داستان اصحاب کهف وعده داد (۲۴).

۶- خداوند؛ دانای کلّ حقیقی

در بیان روایات، اگر تنها یک مورد دانای کلّ مطلق حقیقی قابل فرض باشد، قطعاً جز خداوند متعال نیست و در موارد دیگر، دانای کلّ مجازاً دانای مطلق دانسته می‌شود. گزارش‌های خداوند و مواردی که روایت می‌فرماید، نشانه تسلّط و آگاهی کامل او از همه جزئیات و ارائه گزینشی موارد بر حسب نیاز و در راستای هدف است و گاه این مسئله ضمن روایت به صراحت بیان می‌شود یا شواهدی برای آن ارائه می‌گردد. برای نمونه، در حین نقل روایت، گاه انگیزه‌ها، نیات درونی افراد، عواطف و برخی موارد دیگر ذکر می‌شود که امکان آگاهی از آن، جز به علم غیب و جز برای دانای کلّ وجود ندارد. برخی از این گزارش‌ها به ترتیب آیات شامل موارد ذیل است:

۱- بیان خداوند در نقل سرگذشت اصحاب کھف برای پیامبر^(ص) به دور از بافته‌ها، خرافات و عین واقعیت است و یکی از وجوه تأکید بر کلمه «بالحق» می‌تواند همین امر باشد (۱۳).

۲- در این داستان، راوی روایت اهتمام دارد تا از چهره مردان الهی و جریان‌های برحقّ تاریخ، ترسیمی صحیح ارائه دهد و از آن ابهام‌زدایی کند (۱۳).

۳- اصحاب کھف جوانمردانی مؤمن به پروردگار خویش و بهره‌مند از هدایت افزون الهی بودند (۱۳).

۴- محیط اجتماعی اصحاب کھف، محیطی شرک‌آلود و نامساعد برای ابراز توحید بود و اعلام ربوبیت یگانه خدا بر کلّ هستی و بیزاری از پرستش غیر او، شعار و محور هجرت اصحاب کھف بود (۱۴).

۵- وصف غار اصحاب کھف، شرایط تابش خورشید به آن و نحوه و محلّ قرارگیری آنان در غار، از دیگر موارد غیبی ذکر شده از سوی خداوند است (۱۷).

۶- هر بیننده‌ای، اگر در دوران خواب اصحاب کھف به آنان نظر می‌افکند، نه تنها آنها را اجساد از هم گسیخته نمی‌یافت، بلکه انسان‌هایی به خواب‌رفته نیز نمی‌دید؛ یعنی آنها افرادی بیدار به نظر می‌آمدند که حیات عادی خود را می‌گذرانند (۱۸).

۷- اصحاب کهف هنگام آرمیدن در غار، سگی همراه خود داشتند که در مدت خواب طولانی آنان، ساق دستان خود را گشوده و بر دهانه غار خوابیده بود و مانند خود آنان در سلامت کامل به سر می‌برد (۱۸).

۸- سگ اصحاب کهف بر جامعه مشرک و گمراه شرافت داشت و آنان که اصحاب کهف را یاری نکردند و با آنان همگام نشدند، به پای سگ آنان نیز نرسیدند (۱۸).

۹- اصحاب کهف پس از بیداری از خواب طولانی، به عادی نبودن خواب خویش پی بردند و احتمال آن نیز به فکر آنان خطور نکرد و احساس گرسنگی کردند و تصمیم گرفتند باز در غار بمانند و تنها یک نفر از خود را برای تهیه آذوقه به شهر بفرستند (۱۹).

۱۰- حرکت اصحاب کهف به سوی غار، ناگهانی و بدون پیش‌بینی آذوقه و نیازمندی‌های دیگر بود (۱۹).

۱۱- سگ‌هایی که اصحاب کهف برای تهیه غذا در نظر گرفتند، سگ‌های نقره‌ای بود که زمان ورود به غار همراه داشتند (۱۹).

۱۲- اصحاب کهف با هم هماهنگ و صمیمی بودند و از فرستاده خویش خواستند تا در خرید غذا، به مقدار نیاز آنان اکتفا کند و با مدارا و نرمش با فروشندگان سخن گوید و کنجکاوای آنان را تحریک نکند و این جایگاه را از ساکنان شهر مخفی نگاه دارد (۱۹).

۱۳- جوامع پدیدآمده در طول خواب چندین‌ساله اصحاب کهف، در عقاید خویش دستخوش تحولات مهمی شده بودند و برخی از ساکنان شهر اصحاب کهف، هنگام بیدار شدن آنان به حقانیت معاد معتقد بودند، اگرچه کاشفان جایگاه اصحاب کهف به جدال و کشمکش درباره رستاخیز گرفتار بودند (۲۱).

۱۴- داستان اصحاب کهف، خاطره‌ای ماندگار و محور اظهار نظرهای گوناگون میان ساکنان شهر آنان بوده است و بیداری آنان با بروز مشاجره میان مردم، درباره هویت و اهداف آنان همزمان بود (۲۱).

۱۵- اصحاب كهف پس از آگاهی مردم، در همان غار به صورت اجسادى بی‌جان درآمدند و پس از كشف اقامتگاه و اطمینان مردم از مرگ آنان، بین مردم در باب ساختن بنای عادى و یا مسجد در آن اقامتگاه اختلاف شد (۲۱).

۱۶- برترى آگاهی خداوند بر سرگذشت حقیقى اصحاب كهف، مورد اعتراف كسانى بود كه از كشف حقیقت ماجرا اظهار عجز مى‌كردند و غیرموخدان برای بی‌نشان ساختن آیات الهی و تبدیل آن به خاطره‌ای گنگ و بی‌هدف تلاش مى‌كردند (۲۱).

۱۷- برخی مردم از پیام اصلی ماجرای اصحاب كهف غفلت کرده، به ابعاد فرعی و كم‌فایده آن مى‌پردازند و تنها گروهی اندك از مردم عصر بعثت به شمار اصحاب كهف و سرگذشت آنان آگاهی داشتند (۲۲).

۱۸- مدت درنگ اصحاب كهف در غار، میان مردم عصر پیامبر^(ص) مورد اختلاف بود و اخبار خداوند از مدت خواب آنان، متكى بر علم برتر اوست و قابل قیاس با دیگر نظریه‌ها نیست و اوست كه پیامبر^(ص) را در پاسخگویی به اظهار نظرهای ناصحیح مردم راهنمایی مى‌كند (۲۶).

۱۹- بها ندادن به آرای دیگران در سرگذشت اصحاب كهف، رهنمود خداوند به پیامبرش ۶ بود و در جریانى تاریخی، مانند جریان اصحاب كهف، مطمئن‌ترین منبع، وحی است (۲۷).

۲۰- توجیه‌ناپذیری و نادرستی اعتماد بر غیرخدا برای شناخت حقایق، مقتضى روى آوردن به تلاوت وحی الهی و پیروى از آن است (۲۷).

۷- حادثه یا كشمكش

كشمكش، مقابله دو نیرو یا دو شخصیت است كه بنیاد حوادث را مى‌ریزد (ر.ك؛ میرصادقى، ۱۳۸۵: ۷۲). در داستان‌های قرآن، كشمكش‌ها و حادثه‌ها شكل خاصی از درگیری میان نیروهای خیر و نیروهای شرّ است و هر يك از این نیروها برای خود انگیزه‌ها و اهدافی دارند و در فكر چیرگی بر نیروی دیگر هستند (ر.ك؛ پروینی و دیباجی، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲).

آن سوی روایت این کشمکش‌ها، عبرت و موعظه مهم‌ترین هدفی است که مورد عنایت و حمایت داستان‌های قرآن است و در نهایت، نیک‌فرجامی و سعادت همیشه با قوای حق است و نصیب باطل و شر، تنها بدفرجامی و فضاخت است (ر.ک؛ همان: ۱۲).

کاربرد عنصر کشمکش و حادثه، عموماً ایجاد گره فنی و هنری در جریان داستان و ایجاد تضاد و رسیدن به نقطه بحران است. قرآن در گره‌افکنی‌های خود، از این اسلوب بهره می‌برد و مخاطب پیوسته از خود می‌پرسد: «چرا چنین شد؟» و «بعد چه خواهد شد؟». سپس از اوج نقطه بحران، کم‌کم به سوی گره‌گشایی سرازیر می‌شود و در نهایت، گره ایجادشده کاملاً گشوده می‌شود (ر.ک؛ همان).

گره‌افکنی و گره‌گشایی در عناصر ساختاری طرح روایت‌های قرآنی برای تشویق و تحریض مخاطب در پیگیری حوادث، نقش مهمی دارد. در روایت اصحاب کهف، چندین حادثه، کشمکش و گره‌افکنی وجود دارد که در نهایت، هم‌گام با سیر داستان، همه به مرحله گره‌گشایی می‌رسد. خلاصه این موارد در جدول شماره ۳ ارائه شده است.

جدول ۳) گره‌افکنی‌ها و گره‌گشایی‌های طرح روایت اصحاب کهف در قرآن

شماره	گره‌افکنی	گره‌گشایی
۱	قرارگیری و گرفتاری اصحاب کهف در بین مشرکان.	هجرت به خارج از شهر و رسیدن به غار.
۲	مأوا گرفتن در غار و یاری خواستن از خدا برای رحمت و فزونی هدایت.	به خواب رفتن در غار به اراده الهی.
۳	درنگ طولانی در غار و خوابیدن به مدت سالیان دراز.	یمن بودن در پناه خدا و بیدار شدن در صحت و سلامت.
۴	اختلاف اصحاب کهف در مدت درنگ در غار.	حدس زدن در باب مدت درنگ در غار و در نهایت، واگذارن این امر به علم الهی.
۵	رفتن یکی از اصحاب کهف به شهر برای تهیه طعام و سفارش دیگران برای اختفا و پنهان نگاه داشتن در پی او، بازدید مردم از غار.	آگاهی مردم از ماجرا به اراده الهی و بازگشتن نماینده اصحاب کهف به غار و

	محلّ غار.	
۶	سرنوشت نهایی اصحاب كهف پس از آگاهی مردم از واقعه. احترام‌آمیز و عبرت‌آموز مردم به آنان.	به خواب ابدی فرو رفتن آنان و نگاه
۷	اختلاف بین مردم بر سرّ ساخت بنا ساختن عبادتگاهی در محلّ غار به دست در محلّ غار. مؤمنان.	
۸	اختلاف مردم بر سرّ تعداد اصحاب كهف در عصر پیامبر (ص). آگاهی از این امر. علمی بدان ندارند و بی‌فایده دانستن پرهیز دادن مردم از بحث در باب آنچه	
كشمکش اصلی	دغدغه اصحاب كهف برای حفظ ایمان. هدایت الهی.	حُسن انجام و عاقبت آنان به علّت ایمان ورزیدن خود و رحمت و

۸- شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی

از یک دیدگاه، شخصیت‌های این داستان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

- ۱- شخصیت‌های مثبت؛ مانند اصحاب كهف.
- ۲- شخصیت‌های منفی؛ مانند مشركان، قوم اصحاب كهف و پادشاه ستمكار معاصر آنان.
- ۳- شخصیت‌های بینابین: مانند عده‌ای از مردم كه پس از آگاهی از ماجرای اصحاب كهف، در پذیرش این معجزه مورد آزمون الهی قرار گرفتند (ر.ك؛ همان: ۹).

در بسیاری از قصه‌های قرآن، شخصیت‌ها پویا هستند و نه ایستا؛ بدین معنا كه تحول‌پذیر و دگرگون‌شونده‌اند؛ به عبارت دیگر، شخصیت پایان داستان، شخصیتی نیست كه در آغاز بوده است (ر.ك؛ بستانی، ۱۳۷۱: ۱۵۸-۱۷۶). در مواردی كه شخصیت‌ها به ظاهر ایستا هستند نیز روایت داستانی به گونه‌ای است كه بیانگر وجود گوهر اختیار و قابلیت پویایی در شخصیت است، حتی اگر شخصیت در نهایت، طریق هدایت را نپذیرد و ایستا باقی بماند (مانند فرعون). اما عرضه هدایت بر چنین شخصیت‌هایی نشان‌دهنده این است كه آنان اسیر جبر شرایط و انفعال در برابر فضای حاكم بر روایت نیستند و این ایستایی را به اختیار برمی‌گزینند و اگر بخواهند، می‌توانند دگرگون شوند.

از دیگر ویژگی‌های شخصیت‌های قرآن این است که بنا به اقتضای سیاق داستان و وجود نکات اخلاقی و هنری، گاه نام شخصیت‌ها ذکر و گاه تنها به لقب یا صفتی اکتفا می‌شود (ر.ک؛ پروینی و دیباجی، ۱۳۷۸: ۹-۱۰). در شخصیت‌پردازی داستان‌های قرآن، عنصر گفتگو نقشی اساسی دارد، به گونه‌ای که مخاطب از طریق گفتگو به نوع شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات او پی می‌برد (ر.ک؛ همان: ۱۰).

روایت اصحاب کهف، شخصیت‌های گوناگونی دارد که شاید بتوان هر گروه از این شخصیت‌ها را معادل بخشی از هر جامعه‌ای در نظر گرفت و در همه اعصار، این ترکیب را مشاهده کرد. نکته قابل توجه در روایت اینکه در آن با یک یا چند شخصیت شاخص مواجه نیستیم، بلکه گروهی از شخصیت‌ها هستند که حوادث و کشمکش‌ها را ایجاد می‌کنند و پیرنگ را پیش می‌برند. این گروه‌ها در جدول ۴ نشان داده شده است.

جدول ۴) شخصیت‌های روایت اصحاب کهف در قرآن

شماره	گروه شخصیت‌ها	تقسیم‌بندی
۱	خداوند متعال	در بخش «زاویۀ دید» گفته شد که خداوند در این روایت، تنها راوی نیست، بلکه در پیشبرد طرح آن فاعلیت دارد.
۲	اصحاب کهف	گروهی که گفتند یک‌روز یا کمتر خوابیده بودیم. گروهی که با اعتراف به ناتوانی خود، آگاهی از مدت دقیق این درنگ را به علم خداوند احاله کردند. سگ اصحاب کهف.
۳	اهالی شهر (عصر شرک)	گروهی که جز خدا را معبود گرفته بودند و از سوی اصحاب کهف، ظالم خطاب شدند.
۴	اهالی شهر (عصر ایمان)	گروه‌هایی که در امر معاد با هم اختلاف داشتند.
		گروه‌هایی که در امر اصحاب کهف با هم اختلاف کردند.
		گروه‌هایی که در امر احداث بنای عادی یا عبادتگاه در محل غار با هم اختلاف کردند.

خداوند متعال برای آشنا ساختن مخاطب با این شخصیت‌ها، وصف‌هایی را در مورد آنان به کار برده است یا از فضای حاکم بر روایت، برخی مشخصات آنها را روشن می‌سازد.

خداوند، اصحاب کھف را با صفت «الْفَتِيَّة» یاد می‌کند. این واژه به معنی جوان یا جوانمرد است و بار معنایی مثبت آن، پیش از ورود به داستان، خواننده را برای آشنایی با مردانی نیک آماده می‌کند. در احادیث چنین آمده که اصحاب کھف همه سالمند بودند و خداوند به خاطر ایمان ایشان، آنها را «الْفَتِيَّة» نامیده است و آنگاه بیان شده است که هر که به خدا ایمان آورد و تقوا ورزد، «فَتَى» نام دارد (ر.ک؛ کلینی رازی، بی تا: ۳۹۸؛ حویزی، بی تا: ۲۴۵ و عیاشی، بی تا: ۳۲۳).

همچنین سگ اصحاب کھف به علت همراهی با آنان، در ردیف و شمار این بزرگان قرار گرفته که خود تعریضی بر پستی مقام مشرکان در مقایسه با سگ اصحاب کھف و عنایت ویژه خداوند به این موجود است.

نکته‌ای که در روایت اصحاب کھف خودنمایی می‌کند، ارزشمندی گوهر اختیار افراد است. وقتی اصحاب کھف در جامعه‌ای شرک‌آلود، با اراده و اختیار خود قدم در راه هدایت می‌نهند، خداوند درهای رحمت و هدایت خود را بیش از پیش بر آنان می‌گشاید و از آن پس است که این افراد را شایسته سنت هدایت خود می‌داند و آنان را برمی‌گزیند. مشرکان نیز به اختیار خود و نه به اجبار پادشاه جبار وقت، در راه شرک و طغیان قدم نهاده‌اند و اصحاب کھف نیز به این مسئله اشاره می‌کنند که مشرکان معبودهایی غیر از خدا گرفته‌اند و برای حقانیت این معبودها دلیل روشنی ندارند. تکیه بر گوهر اختیار و مقدمه‌سازی اصحاب کھف برای قرار گرفتن در معرض هدایت الهی، باعث تحقق یکی از اهداف الهی از ذکر این ماجرا می‌شود و آن، ارائه الگوی عملی و راهکار اجرایی برای گام نهادن در مسیر هدایت است.

در این بین، پویایی شخصیت‌ها از ابتدا تا انتهای روایت تا آنجاست که حتی سگ اصحاب کھف نیز به خاطر همراه شدن با آنان در مسیر هجرت از شرک به توحید، شرافت می‌یابد و در این فضا، مردمی که این آیه الهی را می‌بینند نیز عبرت می‌آموزند و به نوعی، دچار تحوّل و دگرگونی می‌شوند؛ گویی در فضای حرکت از شرک به توحید، پویایی آن قدر گرانسنگ است که هیچ چیز و هیچ کس تاب ایستایی نمی‌آورد.

۹- گفتگوها

«گفتگو (Dialogue)» در داستان، از عناصر مهمی است که پیرنگ را گسترش می‌دهد، درونمایه را به نمایش می‌گذارد، شخصیت‌ها را معرفی می‌کند و عمل داستانی را به پیش می‌برد» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۴۶۳-۴۶۴). در روایت‌های قرآنی، عنصر گفتگو نقش مهمی دارد. به کارگیری روش گفتگو در داستان‌های قرآن کریم، به ساختار و ارائه داستان، زیبایی خاصی بخشیده است. استفاده از این روش، حوادث داستان را به حرکت درمی‌آورد و شخصیت‌های داستانی را به تصویر می‌کشد و موجب رسیدن داستان به نقطه اوج خود، یعنی کشمکش می‌شود و آنگاه هدف و درونمایه داستان از طریق این گفتگو به ظهور می‌رسد (ر.ک؛ پروینی و دیباجی، ۱۳۷۸: ۱۳). نقش گفتگو در به حرکت درآوردن حوادث، تحلیل عواطف و افکار، خلجان‌های درونی و ایجاد کشمکش عملی در داستان‌های قرآنی، اساسی است (ر.ک؛ همان).

در روایات قرآنی، گاه گفتگو کاربردی توصیفی دارد و بیان حقایق و تحلیل حوادث و شخصیت‌ها از طریق امتزاج روایت و گفتگو انجام می‌شود. این اسلوب در اکثر داستان‌های قرآن دیده می‌شود. در بسیاری از مواردی که قرآن در صدد بیان حوادث و پشت صحنه آنهاست، از شیوه توصیف بهره می‌برد و در اکثر مواقعی که هدف، تحلیل عواطف، افکار و اعتقادات شخصیت‌هاست، عنصر گفتگو به کار می‌رود (ر.ک؛ همان: ۱۴).

گفتگوها در این بخش، به سه قسمت تقسیم می‌شود:

- ۱- گفتگوی بیرونی (شخص یا گروه با یکدیگر).
- ۲- گفتگوی درونی (گفتگوی خداوند).
- ۳- گفتگوی نمایشی (نقش پیش‌برنده و عمل نمایشی): به چیزی منجر می‌شود (ر.ک؛ آیت‌اللهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۵).

مصادیق این گفتگوها در روایت اصحاب کهف، در جدول ۵ ارائه شده است.

جدول ۵) انواع گفتگوها در روایت اصحاب كهف در قرآن

گفتگوی بیرونی	گفتگوی درونی	گفتگوی نمایشی
* درخواست اصحاب كهف از خداوند (۱۰). * نیت اصحاب كهف و ذکر کلمه توحید و برائت از شرك (۱۴ و ۱۵). * پرسش اصحاب كهف و صحبت در مورد مدت درنگ در غار (۱۹ و ۲۰). * صحبت و اختلاف مردم با هم در باب بنای ساختمان در محل غار (۲۱). * اختلاف و گفتگوی مردم درباره تعداد اصحاب كهف (۲۲).	* خطاب مستقیم به پیامبر (ص) و صحبت با ایشان (۹، ۱۳، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶ و ۲۷). * روایتگری (۱۰، ۱۱، ۱۲).	* سخن خداوند با اصحاب كهف و مأوا دادن آنها در غار (۱۶). * نیت اصحاب كهف و ذکر کلمه توحید و برائت از شرك (۱۴ و ۱۵). * صحبت اصحاب كهف درباره خرید طعام از شهر (۱۹ و ۲۰).

در این گفتگوها، عقاید، نیت و عواطف شخصیت‌ها به‌روشنی و تنها در حد نیاز روایت بیان گردیده است.

۱۰- صحنه و صحنه‌پردازی

زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، «صحنه» می‌گویند که در هر روایت، کارکردی جداگانه دارد. گاه صحنه ممکن است اثری بسیار نیرومند بر شخصیت‌های داستان داشته باشد یا بازتاب عمل و شخصیت‌های روایت باشد یا متضمن معنایی عمیق و گسترده باشد (ر.ک؛ میرصادقی، ۱۳۸۵: ۴۴۹-۴۵۰).

در این بخش، دو عنصر «زمان» و «مکان» به عنوان مهم‌ترین اجزای صحنه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱۱- زمان

قرآن در بسیاری از روایت‌ها، خواننده را در برابر حوادث تاریخی قرار می‌دهد، ولی به زمان وقوع حادثه اشاره نمی‌کند، اما از عنصر زمان در داستان‌پردازی به اندازه ضرورت و اقتضای موقعیت برای تأمین هدف بهره می‌برد (ر.ک؛ آیت‌اللّٰهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۶).

زمانی که روایت اصحاب کهف در آن رخ می‌دهد (سال، ماه و ...)، بیان نمی‌شود و تنها اطلاعی که از آن زمان داریم، اعتقاد شرک‌آلود قوم اصحاب کهف است. گویا اعتقاد به شرک و ایمان آوردن به توحید، تقسیم‌کننده اصلی زمان است و در نهایت، با دو بازه زمانی «عصر شرک» و «عصر ایمان» روبه‌رو هستیم؛ به عبارت دیگر، در قرآن کریم، ملاک ایمان، نه تنها برای محک انسان‌ها، بلکه برای تشخیص زمان، تنها ملاک قابل قبول و معتبر است. دیگر زمان‌هایی که به اقتضای روایت به آنها اشاره شده، به شرح جدول ۶ است:

جدول ۶) زمان‌های مورد اشاره در روایت اصحاب کهف در قرآن

زمان	آیه	لفظ مورد اشاره
زمانی که اصحاب کهف در غار مأوا گرفتند.	(۱۰)	إِذْ.
سال‌هایی که خداوند بر گوش اصحاب کهف پرده زده بود و آنان در خواب بودند.	(۱۱)	سِنِينَ عَدَدًا.
زمانی که اصحاب کهف بیدار شدند.	(۱۲)	ثُمَّ.
زمانی که خداوند اصحاب کهف را در غار مأوا می‌دهد.	(۱۶)	إِذْ.
اشاره به زمان طلوع و غروب خورشید.	(۱۷)	...الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ... وَ إِذَا غَرَبَتْ... .
بحث در باب زمان درنگ در غار و واگذاری امر این مدت به علم الهی.	(۱۹)	...لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ... رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ.

اشاره به زمان قیامت.	(۲۱)	أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا.
زمانی که مردم از امر اصحاب كهف آگاه شدند.	(۲۱)	إِذْ.
اشاره به فردا برای پیش‌بینی انجام امور بدون لحاظ کردن اراده الهی.	(۲۳)	غَدًا.
اشاره به هنگامی که ذکر خدا فراموش شده است.	(۲۴)	إِذَا.
مدت زمان درنگ در غار.	(۲۵)	ثَلَاثَ مِائَةِ سِنِينَ وَأَزْدًاوَا تِسْعًا.

مشاهده می‌شود که به طول کلی، به برخی زمان‌ها اشاره شده است (إِذْ، إِذَا، ثُمَّ) و برخی زمان‌ها با جزئیات بیان شده است. برای نمونه، مدت درنگ در غار، ۳۰۹ سال ذکر شده است. شاید اگر بنا بر عدد ۳۰۰ گذاشته می‌شد، از سوی برخی، حمل بر نوعی مجاز به شمار می‌آمد، ولی خداوند با ذکر عدد ۹ در کنار عدد ۳۰۰، تأکید ویژه‌ای بر زمان تقویمی می‌فرماید و می‌خواهد واقعیت امر را برای مردمان بازگو فرماید (۲۴).

۱۲- مکان

هرچند در بسیاری از روایت‌های قرآن، مکان رویدادها بنا بر قرائن مشخص است، اما قرآن لزوماً به مکان‌ها اشاره نمی‌کند و در این عنصر نیز ضرورت و کاربرد برای دستیابی به هدف روایت، نقشی تعیین‌کننده در ارائه جزئیات دارد.

نام مکان‌های وقوع حادثه و سرزمین اصحاب كهف ذکر نشده است و یا حتی ایشان به جای آنکه به موطن اصلی خود نسبت داده شوند، به غار نسبت داده می‌شوند و خداوند آنان را «اصحاب كهف» می‌نامد. این می‌تواند در راستای هدف الهی از بیان روایت باشد؛ زیرا این افراد از خطر جامعه ناسالم كفر، به سوی پناهگاهی در کوه گریختند (۱۰) و برای رهایی از مشرکان، آن را مأوا و مسکن خود قرار دادند (۱۶). پس این مسکن و مأوا در طریق هدایت، موضوعیت می‌یابد، هرچند غاری بیش نباشد (۱۱). مکان‌هایی که در روایت اصحاب كهف به آنها اشاره می‌شود، در جدول ۷ آورده شده است:

جدول (۷) مکان‌های مورد اشاره در روایت اصحاب کهف در قرآن

مکان	آیه	اشاره
کهف	(۹ و ۱۶)	نسبت دادن اصحاب، به کهف.
	(۱۰)	بیان محلّ جای گرفتن و مأوا گزیدن اصحاب.
	(۱۱)	بیان محلّ قرارگیری اصحاب و مکانی که در آن به امر خداوند به خواب رفتند.
	(۱۷)	ذکر موقعیت و سمت و سوی دهانه غار و محلّ قرارگیری اصحاب کهف میان آن.
	(۲۵)	اشاره به غار به عنوان محلّ قرارگیری افراد برای مدت طولانی.
وصید	(۱۸)	به معنی دهانه غار، برای ذکر محلّ قرارگیری سگ اصحاب کهف.
آسمان‌ها و زمین	(۱۴)	خداوند با عنوان مالک آسمان‌ها و زمین (مجازاً به معنی همه چیز) یاد می‌شود.
	(۲۶)	اشاره به آگاهی مطلق خدا از غیب آسمان‌ها و زمین و علم او.
مدینه	(۱۹)	اشاره به شهر موطن اصحاب کهف و تصمیم بازگشت به آن برای خرید طعام.
بنیان و مسجد	(۲۱)	اشاره به بنایی که برای ساختن در محلّ کهف به عنوان یادبود، مطرح شد.

در اینجا به موطن اصحاب اشاره نمی‌شود، ولی مقصدشان بیان می‌گردد و گویا تأکید روایت بر اصل هجرت از شرک به توحید است (۱۶) و همان‌گونه که در باب زمان گفته شد، تنها ملاک معتبر و واقعی برای تشخیص مکان نیز «ایمان و توحید» به عنوان مبداء مطلوب و نهایی برای هجرت از شرک در طیّ دوران حیات انسانی است.

غار اصحاب کهف به گونه‌ای بوده است که صبحگاهان خورشید به سمت راست آن و عصر به جانب چپ آن می‌تابید. همچنین این غار فضایی وسیع داشت که اصحاب در بخش وسیع میانی آن قرار داشتند و بدنشان از تابش مستقیم آفتاب مصون بوده است (۱۷).

راه‌یابی اصحاب کهف به پناهگاهی امن و وسیع، نمودی از رحمت و هدایت الهی بر آنان بیان می‌شود و موقعیت جغرافیایی خاص غار و محل استراحت اصحاب و نیز نحوه تابش خورشید به آن، از آیات الهی دانسته می‌شود (۱۷).

اشاره قرآن به «مدینه» نشان می‌دهد که غار اصحاب کهف، در فاصله‌ای نه چندان دور از شهر مسکونی آنان قرار داشته است (۱۹).

در نهایت، این غار که مأوای اصحاب کهف شده است، با وجود تلاش آنان برای مخفی نگاه داشتن آن، کشف می‌شود و محلی برای عبرت مردم می‌گردد و این نیز بدون کمترین تلاش از سوی آنان و با تدبیر و اراده خداوند بود تا آیت و نشانه خویش را بنمایاند (۲۱).

بعد از آگاهی مردم آن شهر از معجزه الهی، اصحاب کهف در همان غار به صورت اجساد بی‌جان درآمدند و بازدیدکنندگان جمله بر آن شدند که برای اجساد آنان حفاظی بنا کنند، اما در ساختن بنای عادی و یا مسجد در جایگاه اصحاب کهف اختلاف کردند (۲۱).

برخی بازدیدکنندگان پیشنهاد بنای ساختمان عادی را طرح کردند و درباره نوع و هویت ساختمان، نظر خاصی نداشتند (۲۱). برخی نیز متصدی جایگاه اصحاب کهف شدند. این افراد اهل عبادت و جایگاه ایشان مکانی مقدس دانسته شده است و تصمیم بر ساختن مسجد، نشانه آن است که سازندگان آن، اهداف اصحاب کهف را با مسجد هماهنگ دانسته، آنان را اهل سجود و عبادت شناخته بودند. شایستگی آرامگاه آنان برای بنای مسجد، گویای اعتقاد به تقدس آن غار است و این نشان می‌دهد که ساختن مسجد بر اقامتگاه صالحان و مزار آنان، جایز و عبادت در کنار قبر آنان شایسته است و این کار مورد تمجید قرآن قرار گرفته است (۲۱)؛ یعنی پس از این اتفاق، نه تنها شخصیت‌ها متحول شده‌اند، بلکه مکان‌ها نیز با تقدس یافتن، همان پویایی را یافته‌اند. همان‌گونه که سگ اصحاب کهف هم دچار همین تحول شد و «روزی چند... پی نیکان گرفت و مردم شد»، بلکه به مقام از برخی آدمیان برتر گردید.

۱۳- استنتاج از روایت

در داستان‌های قرآنی، علاوه بر اینکه داستان‌ها به سرانجام می‌رسد، سرانجام نیک نیز مخصوص نیکوکاران است و در حین طرح روایت، خداوند مستقیماً مخاطبان را به

عبرت‌اندوزی و پندآموزی تذکر می‌دهد و در جای‌جای روایت، نکاتی را استنتاج و به مخاطب گوشزد می‌فرماید. تواتر این گونه توصیه‌ها و پندها در آیات میانی تا انتهای روایت اصحاب کهف، بیشتر است. نمونه‌های بارز این موارد در داستان اصحاب کهف، شامل موارد ذیل است:

۱- سرگذشت اصحاب کهف از آیات و نشانه‌های الهی است و با توجه به قدرت و اراده خداوند، رخدادی شگفت نیست و خداوند آیاتی بس شگفت‌تر از ماجرای اصحاب کهف دارد (۹).

۲- هدایت واقعی، تنها در پرتو بهره‌وری از هدایت خداوندی میسر است و بهره‌مندی آدمی از هدایت به وسیله آیات الهی، درگرو توفیق‌بخشی او و هدایت یافتن و گمراه شدن آدمی به اراده اوست (۱۷).

۳- هیچ قدرت و اراده‌ای در مقابل اراده الهی، مؤثر و کارساز نیست و پیامبر^(ص) نیز در صورت تعلق اراده الهی به گمراه کردن کسی، راهی برای هدایت او نخواهد داشت (۱۷).

۴- تدابیر و افعال الهی هدف و غایت دارد و یقین به حقانیت وعده‌های او و باور به معاد، به عنوان وعده حق و تخلف‌ناپذیر خداوند، تکلیفی الهی و معرفتی ارجمند است (۲۱).

۵- سخن‌های نسنجیده بر زبان آوردن و اظهار نظر بدون شناخت و بررسی، امری نکوهیده و نارواست (۲۲).

۶- خداوند متعال پیامبر^(ص) را در برخورد مناسب با اختلاف آرای مردم تعلیم می‌دهد (۲۲).

۷- ارشاد مردم به ترک اظهار نظرهای بی‌پایه درباره حقایق و تحقیقات بی‌ثمر و احاله علم آن به خداوند، وظیفه‌ای است که بر عهده رهبران الهی است (۲۲).

۸- برتری آگاهی خداوند لازمه ربوبیت اوست (۲۲).

۹- ترک مناقشات در مسائل غیرضروری و پرهیز از جنگ لفظی درباره آن، ضروری است و مناظره با جاهلان، جز بحثی سطحی و کوتاه، نکوهیده و نارواست (۲۲).

۱۰- اطمینان از انجام هر کاری (هرچند کوچک) در آینده معین و به صورت مطلق و قطعی، نادرست است و خداوند متعال پیامبر^(ص) (و به تبع ایشان، بندگان) را از وعده دادن و تضمین انجام حتمی کار در آینده، به اتکای توان و تمکن شخصی خویش نهی می‌فرماید (۲۳).

۱۱- فراهم بودن همه شرایط ظاهری انجام یک عمل، تضمینی بر وقوع آن نخواهد بود (۲۳).

- ۱۲- توجّه به مشیت خداوند و گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» به هنگام اعلان هر گونه وعده و تصمیم لازم است و کسانی که گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را فراموش کنند، هرچند با تعبیر دیگر، باید ذکر خدا بر زبان آورند (۲۴).
- ۱۳- تحقّق امور منوط به مشیت الهی است و آینده قطعی و تغییرناپذیر، حتی برای پیامبران قابل پیش‌بینی نیست (۲۴).
- ۱۴- کردار انسان‌ها مقهور خواست خداوند و مستند به خود ایشان است (۲۴).
- ۱۵- پیامبر^(ص) از رشد و هدایت الهی برخوردار است (۲۴).
- ۱۶- آرمان رسیدن به رشد و هدایت برتر، آرمانی الهی است و تمام مراحل هدایت به دست اوست (۲۴).
- ۱۷- همواره یاد کردن خداوند، نیازمند توفیق و هدایت ویژه الهی است (۲۴).
- ۱۸- مالکیت خداوند یگانه بر هستی، دلیل قابل قیاس نبودن علم او با علوم ادعایی بشر است و به دلیل مالکیت انحصاری و آگاهی ژرف خداوند نسبت به دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، تنها مرجع شایسته، برای دریافت اطلاعات صحیح درباره حیات انسان‌های پیشین او تعالی است (۲۶).
- ۱۹- قضاوت‌ها و فرمان‌های الهی، منزّه از دخالت غیر او و مصون از تأثیر اظهار نظرهای دیگران است (۲۶).
- ۲۰- رساندن پیام وحی به گوش مردم از وظایف رهبران الهی است (۲۷).
- ۲۱- قرآن کتابی وحی شده به پیامبر^(ص) از جانب خداوند، جلوه ربوبیت او و برای پیشبرد رسالت پیامبر^(ص) است که رهنمودهایش تنها تعالیم شایسته برای پذیرش و اطاعت است (۲۷).
- ۲۲- قرآن و سخن‌های خداوند، ایمن از دستبرد دیگران و مصون از هرگونه تحریف است (۲۷).
- ۲۳- توجیه‌ناپذیری و نادرستی اعتماد بر غیر خدا برای شناخت حقایق ایجاب می‌کند که انسان‌ها به تلاوت وحی الهی و پیروی از آن روی آورند (۲۷).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، روایت قرآنی اصحاب کهف مورد بررسی قرار گرفت و برخی عناصر داستانی در آن تحلیل شد و از این تحلیل، نتایج ذیل حاصل می‌شود، هرچند با بررسی دیگر عناصر داستانی و نیز تحلیل ساختار روایی روایت‌های دیگر قرآن کریم در قالب پژوهش‌های مستقل و مجزا، می‌توان گامی ارزشمند در دستیابی به یافته‌های بیشتر و تکمیل پژوهش حاضر برداشت.

- ۱- قرآن کریم پیش از هر چیز، کتاب هدایت، تربیت و حکمت‌آموزی است.
- ۲- روایت‌ها و قصص قرآنی، در خدمت اهداف تربیتی و هدایتی قرآن قرار گرفته‌اند.
- ۳- همه عناصر روایت در قرآن، «بالحق» است و در آنها اثری از تخیل، دروغ و مبالغه نیست.
- ۴- استفاده قرآن از عناصر روایی در حدّ پیشبرد هدف تربیتی آن است و بیش از آن به قصّه نمی‌پردازد.
- ۵- پیرنگ بسته روایت قرآنی اصحاب کهف در خدمت اهداف کلی روایت است؛ یعنی تا جایی که بیان روابط علی - معلولی به فهم اهداف و طرح کلی کمک می‌کند، این روابط تشریح می‌گردد.
- ۶- در روایت اصحاب کهف، هر یک از کنش‌ها و واکنش‌ها روابط منطقی و ملموس دارد. این نکته اثرگذاری چشمگیری در هدف «هدایتگری» و «ارائه الگو و اسوه» دارد؛ زیرا هر چه روابط علی - معلولی روایت، مستحکم‌تر و منطقی‌تر باشد، آن روایت باورپذیرتر است و مخاطب، هم‌ذات‌پنداری بیشتری با شخصیت‌های آن خواهد داشت.
- ۷- داستان اصحاب کهف یکی از وقایع تاریخی است که گروهی از مردم آگاهی ضدّ و نقیضی از آن داشته‌اند و قرآن در حدّ نیاز، از ظرایف این واقعه پرده برمی‌دارد.
- ۸- روایت اصحاب کهف از زاویه دید دانای کل بیان می‌شود و از آنجا که راوی آن، به‌راستی دانای کلّ مطلق است، بدون احتیاج به ذکر منبع یا شاهد از جزئیات داستان خبر می‌دهد.
- ۹- حوادث و کشمکش‌ها، شخصیت‌های روایت را به سمت موقعیت‌ها، گفتار و افعالی خاص برای دستیابی به اهداف روایت هدایت می‌کند؛ مانند حادثه هجرت اصحاب کهف از دیار شرک.

- ۱۰- شخصیت‌های روایت اصحاب كهف پویایی دارند و در انتهای روایت، به دلیل آنکه با اختیار خود قدم در راه حق نهاده‌اند، مشمول رحمت و هدایت حق تعالی می‌شوند و به سرانجام نیک می‌رسند.
- ۱۱- در تقابل توحید و شرک، پویایی آن قدر حائز اهمیت است که حتی اصحاب كهف نیز در این عرصه شخصیتی پویا دارد و در این روایت، او نیز شرافت می‌یابد.
- ۱۲- پویایی در این داستان، تنها شامل حال شخصیت‌ها نمی‌شود، بلکه در فضای مقابله با شرک و جهاد در راه توحید، حتی محلّ مأوا گزیدن اصحاب كهف، شرافت و تقدس می‌یابد و در انتهای روایت، از غاری معمولی، به عبادتگاهی مورد تأیید خداوند تبدیل می‌گردد.
- ۱۳- در معرفی شخصیت‌ها، تکیه روایت بیشتر بر نیات درونی است تا افعال بیرونی. اگرچه اصحاب كهف افعالی نیز انجام می‌دهند، اما تکیه و تأکید خداوند بر نیت درونی و ایمان قلبی آنهاست که دیگر افعال نیز از همین سرچشمه می‌گیرد.
- ۱۴- برخی از جزئیات و اطلاعات در روایت قرآنی اصحاب كهف، از طریق گفتگوها به مخاطب می‌رسد. گفتگوها به فراخور نیاز به کار گرفته می‌شود و گفتگوی شخصیت‌ها عادی است و تنها راوی است که گاه استنتاج‌های خود را در قالب گفتگو ارائه می‌دهد.
- ۱۵- زمان و مکان در روایت اصحاب كهف، به طور دقیق ذکر نشده است و گویی این واقعه در هر زمان و مکانی که تقابلی بین توحید و شرک وجود دارد، قابل رخ دادن است و یا حتی زمان در این روایت، به دو دوره «عصر شرک» و «عصر ایمان» تقسیم می‌شود و محور این تقسیم‌بندی، شرایط جامعه است و همان‌گونه که خداوند «ایمان» را در دیگر موارد، ملاک سنجش و ارزش‌گذاری قرار داده، در باب زمان و مکان نیز «ایمان» ملاک تشخیص و مبداء نهایی حرکت در زمان و مکان معرفی شده است.
- ۱۶- در داستان اصحاب كهف، آنچه مورد تأکید است، مقدمه‌سازی گروهی از جوانمردان برای دریافت هدایت الهی است که این مسئله در کمال آزادی و اختیار آنان صورت می‌پذیرد و از این نظر، قابل الگوبرداری از سوی هر انسان مختاری است و بشارت‌های قرآنی، باعث میل و اشتیاق مخاطب به پویایی و حرکت در مسیر انتخاب شده توسط اصحاب كهف می‌گردد.

۱۷- چون اصحاب کهف آگاهانه قدم در راه هدایت می‌نهند، خداوند آنان را شایسته می‌داند و برمی‌گزیند و هدایت ایشان می‌افزاید.

۱۸- در روایت اصحاب کهف، استنتاج از روایت، بدون حاشیه رفتن و مقدمه‌چینی و به صورت برجسته بیان می‌شود و یکی از مهم‌ترین اهداف خداوند برای آوردن این روایت و دیگر روایت‌های قرآنی، همین استنتاج‌هایی است که در جای‌جای روایت بیان می‌فرماید.

پی‌نوشت

۱- اعداد مذکور در متن مقاله، به شماره آیات قرآن از سوره مبارکه کهف اشاره دارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

آیت‌اللہی، حبیب‌الله، محمدعلی خبری، محمود طاووسی و سیدحبیب‌الله لزگی. (۱۳۸۶). «تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف^(ع) در قرآن کریم». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۸. صص ۱-۲۰.

بستانی، محمود. (۱۳۷۱). *اسلام و هنر*. ترجمه حسین صابری. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

پروینی، خلیل و ابراهیم دیباجی. «تحلیل عناصر داستانی در داستان‌های قرآن». (۱۳۷۸). *مدرس علوم انسانی*. شماره ۱۳. صص ۱-۱۶.

حرّی، ابوالفضل. (۱۳۸۷). «أحسن القصص؛ رویکرد روایت‌شناختی به قصص قرآنی». *نقد ادبی*. ش ۲. صص ۲۲-۸۳.

_____ الف. (۱۳۸۸). «سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۱۵. صص ۱-۲۸.

_____ ب. (۱۳۸۸). «مؤلفه‌های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی». *ادب پژوهی*. شماره ۷ و ۸. صص ۱۲۵-۱۴۲.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (بی‌تا). *تفسیر نور الثقلین*. ج ۳. بی‌جا: بی‌نا.

الخطیب، عبدالکریم. (بی‌تا). *القصص القرآنی فی مفهومه و منطوقه*. بیروت: دارالمعرفة.

زرشناس، زهره. (۱۳۸۰). «قصه اصحاب کھف به روایت سغدی». *نامه فرهنگستان*. شماره ۱۸. صص ۲۱-۴۰.

صفیئی، کامبیز. (۱۳۸۸). «کاربرد تحلیل ساختاری روایت؛ تحلیل روایی نمایشنامه ملاقات بانوی سالخورده اثر فریدریش دورنمات با تکیه بر دیدگاه رولان بارت». *ادبیات تطبیقی*. شماره ۱۱. صص ۱۴۵-۱۶۵.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱۳. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. بی‌جا: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

عیاشی، ابونصر محمدبن مسعود. (بی‌تا). *تفسیر عیاشی*. ج ۲. بی‌جا: تفسیر سوره کھف.

کلینی رازی، محمدبن یعقوب. (بی‌تا). *الکافی*. ج ۸. بی‌جا: بی‌نا.

مجلسی، محمدباقر. (بی‌تا). *بحار الأنوار؛ الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. ج ۱۴. بی‌جا: بی‌نا.

میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.

_____ . (۱۳۸۵). *عناصر داستان*. تهران: سخن.